

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخزوه درس انقلاب اسلامی

دکتر جمال زاده

نویسنده: آقای حامد ونک

منتشر شده در:



بخشی از مباحث کلاس تطبیق نظریات انقلاب بر انقلاب اسلامی ایران، به عنوان یک مورد، یا یک کیس است. نظریات علوم اجتماعی در طول زمان، تکمیل و نواقص آن رفع می شود تا بیشترین انطباق را بر پدیده های اجتماعی داشته باشد.

بخشی از مطالعات ما در این درس، مطالعات نظریات انقلاب و تطبیق آن بر انقلاب اسلامی است.

کتاب های مربوط به انقلاب اسلامی ایران:

نقد و بررسی تئوری های انقلاب اسلامی ایران (چاپ نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها)

چهارچوب مباحث کلاس:

مباحث نظری: تطبیق نظریه های انقلاب بر مورد انقلاب اسلامی ایران (case study) (مطالعه موردی انقلاب اسلامی ایران)

در این قسمت بخشی از نظریات تاریخی هستند، که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را مقایسه کرده اند، و پایه و بیس آن ها تاریخ است. این ها حجمی از آثار منتشر شده را در بر می گیرد. مانند آثار جان فورن بخشی دیگر نظریات مدرنیزاسیون هستند. برخی دیگر هم جامعه شناختی هستند. برخی دیگر نظریات سیاسی هستند. برخی دیگر نظریات روانشناسی هستند. و.....

اگر نظریه ای اقناع کننده باشد، باقی می ماند، ولی در صورتی که اقناع کننده نباشد، به حاشیه می رود و نظریه ای دیگر جای آن را می گیرد.

نظریات بسیاری هستند که بر انقلاب اسلامی تطبیق داده شده اند، که یا اقناع کننده اند و قدرت توضیح دهندگی بالایی دارند، یا اینگونه نیستند و نقد های زیادی بر آن ها وارد می شود. با گذشت زمان به تعداد این نظریات افزوده می شود.

مباحث تاریخی: که به علت وقوع انقلاب می پردازد و از نظر تاریخی به این مسئله نگاه می کند. مانند خاطرات محمدرضا پهلوی که به علت سقوط سلطنت خود می پردازد و نام آن را پاسخ به تاریخ می گذارد. این یک تحلیل تاریخی از انقلاب است. یا کتاب چهره ها در آینه که توسط اشرف پهلوی نوشته شده است و در آن خود را از مفاسدی که به او نسبت داده می

شود، تیرئه و انقلابیون را محکوم می کند. خاطرات ژنرال هم نام کتاب سپهد قره باغی است، که به خاطرات خود می پردازد. این قبیل کتاب ها مباحث تاریخی مربوط به انقلاب اسلامی را مطرح می کنند ولی می توان از آن ها تحلیل هایی در باب انقلاب اسلامی به دست آورد. بخش دوم مباحث تاریخی، خاطرات انقلابیون است.

انقلاب اسلامی ایران، محسن میلانی

سه جلدی نهاد نمایندگی، نقد و بررسی تئوری های انقلاب اسلامی ایران

مجموعه نقد و بررسی انقلاب اسلامی:

احمد رهدار، بررسی تئوری اسکاچپول، تئوری فورن، آبراهامیان و

مجموعه مقالات انقلاب اسلامی، انتشارات دانشگاه

جلسه دوم، دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۳

دوشنبه، ۰۹ فوریه ۲۰۱۵

۰۸:۱۹ ق.ظ

همه انقلاب ها پس از وقوع به صورت تاریخی نگاشته و ثبت شده اند. حتی انقلاب مشروطه که انقلاب موفق نبود و به تغییر حکومت منجر نگردید، به عنوان یک انقلاب یا نهضت، در تاریخ ثبت شده است. تاریخ نگاری در حوزه انقلاب ها، حوزه ای است که گسترش پیدا کرده، از سطح کلی انقلاب ها تا افرادی که در انقلاب درگیر بوده اند. در ارتباط انقلاب اسلامی هم موسساتی برای ثبت و نشر تاریخ انقلاب تشکیل شده اند. مانند مرکز اسناد انقلاب اسلامی. کار این مرکز این است که تاریخ انقلاب اسلامی را حفظ و جمع آوری کند و بنویسد، تا آیندگان بتوانند در این حوزه ها از منابع اولیه استفاده کنند. در حوزه انقلاب مشروطه به دلیل کمبود و محدودیت منابع، خیلی نمی توان تحقیق و مطالعه دقیق کرد. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بیشتر اسناد ساواک را در دست دارد.

یکی دیگر از این موسسات، موسسه چاپ و نشر آثار امام خمینی است که آثار حضرت امام را چاپ و منتشر می کنند. موسسه تاریخ معاصر ایران: که تاریخ صد سال گذشته ایران را جمع آوری کرده، اما تمرکز اصلی آن بر روی انقلاب اسلامی نیست. عباس سلیمی نمین، مسئول، موسی حقانی معاون پژوهشی است و زیر شاخه بنیاد مستضعفان فعالیت می کند. معاونت فرهنگی نهاد رهبری در دانشگاه ها: که عهده دار مباحث انقلاب اسلامی و ریشه های آن است. مسئولیت این درس، یعنی انقلاب اسلامی در دانشگاه های مختلف به عهده معاونت فرهنگی است. وزارت علوم: ۴ گرایش به تصویب رسیده است.

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: با مسئولیت آقای رشاد، حوزه تخصصی آن انقلاب اسلامی ایران نیست اما در موضوعات انقلاب هم کار کرده اند و دارای گروه انقلاب اسلامی می باشد.

در جلسه گذشته مطرح شد که انقلاب اسلامی مطالعه موردی انقلاب ها است که نظریه های انقلاب را برای این انقلاب تطبیق می دهد و در حقیقت محفلی برای آزمایش تئوری های انقلاب است.

دو کار در مطالعه موردی:

تطبیق: تطبیق و بررسی و آزمودن تئوری های مختلف در مورد انقلاب اسلامی ایران، مانند تئوری اسکاچپول و در حقیقت در این قسمت، صحت و سقم این نظریه ها به آزمون کشیده می شود و یا به نقد می کشد. آن جایی که صدق کند، تأیید نظریه است، و آن جایی که صدق نمی کند شکست و سقوط آن است. در این زمینه کتاب ها و مقالات مختلف نوشته شده است. انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب، این تئوری های عمومی را به چالش کشید.

انقلاب اسلامی ایران، تئوری های عمومی مربوط به انقلاب را تعمیم و گسترش داد. مثلاً تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، تئوری هایی در رابطه با انقلاب ها توسط نظریه پردازان نوشته شد که بر طبق انقلاب های چین و فرانسه و روسیه و بوده است. انقلاب اسلامی که رخ داد، این تئوری ها را آزمود و نیز باعث شد که این تئوری ها گسترش پیدا کند و باعث ورود عنصر فرهنگ، ایدئولوژی و مذهب به نظریه های انقلاب شد که در انقلاب های پیشین وجود نداشت. در حقیقت رگه های دینی و مذهبی در انقلاب ایران از عوامل و عناصر اقتصادی، سیاسی و قوی تر بود که این مسئله از سوی هیچ تئوریسین انقلابی تکذیب و رد نشده است. لذا با وقوع انقلاب اسلامی، باعث ظهور نظریه های فرهنگی در کنار نظریه های عمومی، در داخل و خارج ایران شد که تا قبل از آن نبود.

البته فرهنگ در تئوری های دیگر وجود داشته است، اما بسیار ضعیف و کم رنگ، در حاشیه این نظریه ها مطرح شده، مانند نظریه های مارکسیستی که فرهنگ را در دست طبقه حاکم می دانست و اهمیت چندانی برای آن قائل نبودند. اما بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران، فرهنگ به عنوان یک عامل اصلی و حیاتی وارد تئوری های انقلابی شد و حتی انقلاب های غیر مذهبی بعد از انقلاب ایران، در کشور های آمریکای لاتین، متأثر از عوامل فرهنگی است و تئوری های فرهنگی در آن ها صدق می کند.

اگر بخواهیم برای هر انقلاب نظریه ای جدا و مجزا صادر کنیم، دیگر آن تئوری بودن خود را از دست می دهد، چون در جامعه و انقلاب دیگر صادق نیست، اما به نوعی هم می تواند نظریه و تئوری باشد، و آن هم این که بالاخره این انقلاب ها به نوعی با هم تشابه و نزدیکی و اشتراک دارند و لذا ممکن است یک نظریه بخشی یا تمامی از یک انقلاب دیگر را هم توجیه کند.

از بین نظرات مطرح شده درباره انقلاب ها که بتواند انقلاب اسلامی ایران را توضیح دهد، نظریات فرهنگی هستند، البته باقی نظریات، بخشی از انقلاب را توضیح می دهند.

جلسه هفتم، دوشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۹۳

دوشنبه، ۱۶ مارس ۲۰۱۵

۰۸:۱۹ ق.ظ

نظریات فرهنگی در جلسات قبل مرور شده است.

نظریه نیکل کدی: تاریخی

باقی کسانی که بررسی کردیم فرهنگی بودند، منتهی از منظر های مختلف، یعنی یکدست نبودند.

مثلاً نظریه عنایت، از جمله نظریات فرهنگی است که از منظر مذهب انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داد.

فوکو به عنوان یک نظریه پرداز دیگر، نظریه پرداز فرهنگی است که یک عنصر را عنصر برجسته انقلاب اسلامی معرفی می کند و آن معنویت در سیاست است که برگرفته از عنصر تشیع مردم ایران بوده است. عنصر معنویت سیاسی و نقش رهبری مؤلفه هایی است که در انقلاب های دیگر وجود نداشته و فوکو به عنوان یک فیلسوف پست مدرن این عامل را شناسایی کرده است.

طاعتی هم از نظریه پردازان فرهنگی است که نگاه وی هم با دیگران متفاوت است، او از منظر فرهنگ اجتماعی به انقلاب اسلامی نگاه می کند، ارتباط آن با فرهنگ بر می گردد به فهم اجتماعی مردم که ناظر بر فرهنگ است، می گوید چون در صد سال گذشته همواره ایران تحت سلطه و نفوذ و مستعمره یک سلطه یا قدرت خارجی بوده، به این درک اجتماعی رسیده اند و دیده اند که اقتصاد، فرهنگ، سیاست شان تحت سلطه خارجیان بوده که به جهت رهایی از این سلطه، ایرانیان قیام کردند. این قیام ناشی از فهم و درک اجتماعی از منظر فرهنگی است. سلطه در کشور های دیگر فیزیکی بوده ولی در ایران سلطه غیر فیزیکی است.

اسکاچپول می گوید وقتی ساختار دولت از هم می پاشد و دولت قادر به کنترل کشور نیست، انقلاب رخ می دهد، و می گوید این فروپاشی در ذهن مردم شکل گرفته بود و همین باعث انقلاب شد. این نظریه هم از این منظر فرهنگی است.

از منظر مذهب غیر از حمید عنایت، آقای عمید زنجانی، منوچهر محمدی، آقای باغانی و به انقلاب اسلامی نگاه کرده اند.

فوکو در نظریه معنویت گرایانه به سیاست قرار می گیرد، و طاعتی به فهم اجتماعی و درک اجتماعی می پردازد و نظریه فرهنگی - اجتماعی ارائه می دهد.

این ها همه طیفی از نظریات انقلاب اند که هر کسی از منظری به انقلاب اسلامی نگاه کرده و جنبه ای را برجسته کرده است و هر کدام تا حدی درست می گویند، ولی ممکن است کل واقعیت نباشد.

تنها تحلیل نظریات انقلاب، نظریات فرهنگی نیست، اگر چه شاید مهم ترین عامل باشد. برخی دیگر از منظر سیاسی و جامعه شناختی به انقلاب ایران پرداخته اند.

نظریات دیگر شاید به قوت نظریات فرهنگی نباشند و در تبیین، خیلی گویا نباشند.

یکی از کسانی که از مقوله سیاست (نه این که به حوزه فرهنگ هیچ توجهی نکرده، بلکه به این معنا که در نظریه وی حوزه فرهنگ ضعیف تر از حوزه سیاست است.) به انقلاب اسلامی پرداخته، آقای یرواند آبراهامیان، ایرانی تباری است که در آمریکا زندگی می کند، ارمنی الأصل می باشد و از جمله کسانی است که در امریکا کتاب می نویسد. وی در ارتباط انقلاب اسلامی ایران کتب و مقالاتی نوشته، البته در دهه ۲۰ و ۳۰، دهه ای است که جریان چپ حاکم است و وی نیز از همین جریان است و نگاه های چپ در آثار او مشخص است.

کتاب آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب

پایه نظری کار آبراهامیان، چهارچوب نظری هانتینگتون در بحث انقلاب است و تز خود را از هانتینگتون گرفته است. هانتینگتون در باب انقلاب نظریه ای عمومی ارائه کرده که در چهارچوب سیاسی قرار می گیرد، وی می گوید علت انقلاب این هست که توسعه سیاسی نسبت به توسعه اقتصادی در کشور عقب تر باشد، می گوید وقتی در حوزه اقتصاد فربه می شود و به دلایلی حکومت فکر می کند که به حوزه اقتصاد بپردازد (اصلاحات اقتصادی شاه در دهه چهل یا انقلاب سفید) در کشور های در حال توسعه وقتی حکومت ها اقدام به توسعه اقتصادی می کنند و جلوی توسعه سیاسی را می گیرند، مطالبات سیاسی مردم پاسخ داده نمی شود، احزاب و گروه های سیاسی فعالیت نمی کنند، سندیکاهای اقتصادی و کارگری به مطالبات خود نمی رسند که این به دلیل این است که الزامات توسعه اقتصادی طلب می کند و احزاب و مردم و سندیکاهای اقتصادی جلوی توسعه اقتصادی را می گیرند، لذا در این کشور ها انقلاب رخ می دهد.

آبراهامیان پایه نظریش در تحلیل انقلاب نظریه هانتینگتون است و معتقد است که ایران در ۲۵ سال آخر حکومت پهلوی، این اتفاق را شاهد بوده که توسعه اقتصادی رخ داده ولی توسعه سیاسی خیلی ضعیف بوده، در نتیجه در این کشور انقلاب رخ داده است. بنابراین تطبیق تئوری هانتینگتون با انقلاب اسلامی ایران کار آبراهامیان است و دیگر توجه چندانی به مسائل فرهنگی و اجتماعی و غیره ندارد. کاری که وی در کتاب و مقالات خود کرده، همین است که نشان دهد که در فاصله دو انقلاب، توسعه اقتصادی رخ داده، ولی توسعه سیاسی اتفاق نیفتاده است.

بحث دیگر آبراهامیان که چپ بودن وی یا نگاه چپ به مباحثش را نشان می دهد، نگاه به طبقات است. آبراهامیان جامعه ایران را مثل مارکسیست ها طبقاتی می داند، لذا جامعه را به چند طبقه تقسیم می کند. یکی طبقه بازار بود که قبلاً وجود داشت، یکی طبقه علما بود که در قدیم هم وجود داشت، طبقه سومی هم وجود داشت که در مشروطه ضعیف تر و در

انقلاب اسلامی قوی تر بود و آن طبقه روشنفکران بود. اینها در انقلاب اسلامی گسترش پیدا کردند که علت هم گسترش سواد و آگاهی است. این طبقات از قبل وجود داشته اند.

آبراهامیان دو طبقه دیگر را ذکر می کند که می گوید در دوره پهلوی ایجاد و تقویت شدند، البته نه اینکه قبلاً وجود نداشته اند، بلکه به این معنا که قبلاً طبقه ای به حساب نمی آمدند، اما از باقی طبقات رشد بیشتری کردند و لذا می توان گفت در پهلوی ایجاد شدند و تا انقلاب تقویت شدند. یکی طبقه متوسط شهری و دیگری طبقه کارگری است، که البته می تواند اقتضای توسعه اقتصادی باشد. با ایجاد کارخانجات و صنایع مختلف، نیاز به کارگر زیاد شد که باعث گسترش طبقه کارگری شد. طبقه متوسط شهری شامل افرادی مانند معلمان، مهندسان، دانشجویان و.... می شد. لذا در مجموع شد پنج طبقه. این هم نگاه چپ آبراهامیان به طبقات.

تبیین نظریه هانتینگتون با انقلاب ایران توسط آبراهامیان

انقلاب در ایران به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی دست به نوسازی زد. (توسعه اقتصادی) و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی دست به توسعه بزند (یعنی توسعه اقتصادی اتفاق افتاد اما توسعه سیاسی اتفاق نیفتاد) و این ناکامی به شکل اجتناب ناپذیری شکاف میان حکومت و ساختار اجتماعی را تشکیل داد. در نتیجه پل هایی را که در گذشته میان تشکیلات سیاسی و گروه های اجتماعی سنتی خصوصاً بازار و مراجع مذهبی پیوند ایجاد می کرد، شکست و در نتیجه انقلاب رخ داد.

انقلاب ایران، دو نکته داشت که با انقلاب های دیگر متفاوت بود، در انقلاب های دیگر سازمان ها و احزاب سیاسی پیشرو بودند، یعنی هدایتگر انقلاب، احزاب سیاسی بودند، اما در انقلاب ایران سازماندهی در احزاب سیاسی نمی بینیم. نکته دوم که باز در انقلاب ایران وجود ندارد این بحث است که در آن ها ایدئولوژی های غیر مذهبی مانند مارکسیسم، ناسیونالیسم و.... انقلاب را پیش می برد و همچنین پیش برنده احزاب سیاسی هستند، اما در انقلاب ایران دو چیز دیگر جایگزین شد، جایگزین احزاب که کار سازماندهی انقلاب را انجام می داد، مساجد بود که در حکم حزب عمل می کرد. نکته بعد ایدئولوژی مذهبی به جای ایدئولوژی ناسیونالیستی یا مارکسیستی را گرفت. این دو وجه تمایز انقلاب ایران با دیگر انقلاب ها.

بعد از این کار آبراهامیان همین تطبیق است که این دو طبقه کارگری و متوسط شهری رشد پیدا کردند و توسعه اقتصادی رخ داد ولی توسعه سیاسی اتفاق نیفتاد و وحدت و ائتلاف این پنج طبقه با هم منجر به وقوع انقلاب شد.

می گوید در سال ۱۹۵۳ میلادی، در آمد نفتی ایران ۳۴ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۷۳، درآمد ۵ میلیارد دلار شد! که رشد بسیاری داشت. از سال ۷۳ تا ۷۷، در آمد نفتی ایران به ۲۰ میلیارد دلار می رسد، یعنی باز افزایش چهار برابری رخ می دهد. آبراهامیان می خواهد بگوید این درآمد از ۳۴ میلیون دلار به ۲۰ میلیارد دلار رسید، که البته بخش زیادی از آن صرف خرید تسلیحات و شد ولی وارد شدن باقی مانده این مبلغ، اقتصاد ایران را تکان داد که باعث ایجاد توسعه اقتصادی می شد.

کل افزایش قیمت و درآمد، ۵۴ میلیارد دلار بود که رقم بسیار بالایی است که بیشتر صرف تسلیحات و جشن های بزرگ و ساخت بنگاه های صنعتی و شد ولی بخشی از آن هم در برنامه های اقتصادی قرار گرفت، که توسعه اقتصادی در قالب پنج برنامه انجام می شد که حوزه صنعت را تقویت می کرد. تولید ناخالص ملی از ۳ میلیارد به ۵۲ میلیارد رسید، واردات غیر نظامی از ۴۰ میلیون دلار به ۱۲ میلیارد دلار رسید، درآمد سرانه از ۱۶۰ دلار به ۱۶۰۰ دلار رسید. البته جمعیت هم از ۱۳ میلیون نفر در سال ۳۲ شمسی، به ۳۵ میلیون نفر افزایش پیدا کرد.

در حوزه آموزش و پرورش تعداد دانش آموزان از ۸۷۰ هزار نفر به ۵ میلیون نفر رسید. در حوزه صنعت، کارخانه ها از ۱۰۰۰ باب به ۸۰۰۰ باب رسید. بازدهی کارخانجات به صد درصد افزایش پیدا کرد و این تزریق پول به حوزه اقتصاد باعث فربه شدن دو طبقه شد: یکی طبقه متوسط حقوق بگیر (کارمندان، معلمان و...) و یکی هم طبقه کارگر صنعتی شهر. این دو طبقه که ایجاد شدند به چه نحوی رشد کردند؟ در طبقه متوسط می گوید در سال ۵۳ میلادی، تعداد کارمندان، مدیران، معلمان و که از طبقه متوسط به حساب می آیند ۳۲۴ هزار نفر بود، در سال ۷۷ میلادی، این تعداد به ۶۳۰ هزار نفر شد که ۶/۷ درصد نیروی کار را تشکیل می دهد که باز تعداد هر کدام را ذکر می کند. می گوید که این طبقه در این فاصله ۲۵ سال، رشد کرده اند.

در طبقه کارگر شهری هم در سال ۵۳ میلادی، طبقه کارگران شهری ۳۰۰ هزار نفر بودند که ۵ درصد نیروی کار را تشکیل می دادند، در سال ۷۷ میلادی، تعداد این ها به ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر رسید که ۱۶ درصد نیروی کار کشور را تشکیل می داد و در نتیجه همان صنعتی شدن بود.

سپس می گوید که ما به ازای این توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی ایجاد نشد، نه اجازه تأسیس سندیکاها یا کارگری داده شد و نه اجازه فعالیت به گروه ها و احزاب داده شد. این یک توسعه ناموفقی بود، چرا که توسعه اقتصادی در جاهایی صورت گرفته بود اما در کنارش اجازه فعالیت به احزاب و گروه ها داده نمی شد.

می گوید درست است که اصلاحاتی که شاه انجام داد (انقلاب سفید)، اما به همین اندازه این هم درست بود که ۶۸ درصد بزرگسالان بی سواد بودند و تعداد بی سوادان افزایش یافته بود و کمتر از ۴۰ درصد کودکان موفق می شدند تحصیلات ابتدایی را به پایان برسانند.

این دو طبقه کارگری و متوسط کارگری هم راضی نبودند و لذا از شاه حمایت نمی کردند.

بازاری ها جزء طبقات سنتی هستند که با طبقه حاکم فاصله داشتند. می گوید بازارها دو سوم بازار کشور را در اختیار داشتند، اینها توانسته بودند اتحاد صنفی بین خود را حفظ بکنند. هزاران نفر از خرده فروشان و دست فروشان در اختیار این ها بود، دامنه نفوذشان در مناطق غیر شهری وجود داشت. البته شاه برای اینها مزاحمت هایی هم ایجاد می کرد و در دهه ۷۰ میلادی اتاق اصناف را ایجاد و محدودیت هایی برقرار کرد و این کمک کرد که این طبقه بازاری و سنتی همراه انقلاب شوند و از وضع موجود ناراضی شوند. حزب رستاخیز هم ایجاد شد و پیوستن بازاریان اجباری شد.

روحانیت هم به جهت فعالیت های شاه از حکومت ناراضی بودند، روحانیون به خاطر مسائل فرهنگی در زندان ها به سر می بردند، مانند آیت الله سعیدی، آیت الله شمس آبادی و که بسیاری در زندان ها شهید و کشته شدند. به خصوص سپاه دین

توسط شاه ایجاد شد (مانند سپاه دانش) که می خواست برای ضربه زدن به روحانیت از آن استفاده کند و روحانیت هم این را نمی پذیرفت. اینها موجبات اعتراض روحانیون را به سیاست های فرهنگی شاه فراهم کرد. آبراهامیان آمار زندانیان روحانی را ارائه می دهد، تعداد روحانیون هم روز به روز در حال گسترش بود و از لحاظ سیاسی هم مخالف حکومت بودند.

طبقه روشنفکر هم به همین ترتیب، مانند علی شریعتی، و حتی روشنفکران چپ، همه مخالف بودند.

لذا این طبقات پنج گانه همه ناراضی بودند به دلایلی که در بالا گفته شد. این ها در جریان انقلاب به راحتی بسیج شدند، حتی دو طبقه حکومت ساخته کارمند و کارگر که حقوق بگیر دولت بودند، با انقلاب همراه شدند و روحانیت که پیشرو بود، این ها را جذب کرد. طبقات سنتی هم که بالطبع خودشان مخالف بودند، روشنفکران هم از دهه ۳۰ به بعد به جمع مخالفان پیوسته بودند، این دو طبقه جدید هم که باید با حکومت همراهی می کردند، با انقلابیون همراه شدند. در نتیجه اتحاد این طبقات، انقلاب شکل گرفت. در حقیقت آبراهامیان می گوید توسعه اقتصادی شاه فایده ای به حالش نداشت و حتی طبقات خود ساخته وی، جلوی او ایستاد و با بسیج صورت گرفته انقلاب به پیروزی رسید.

اما نقدی که به تئوری آبراهامیان وارد می شود (در کتاب آمده) این است که :

یکی این که به هر حال طبقاتی دیدن جامعه که یک نگاه چپ هست، در کار وی مشهود است، اگرچه فهم مباحث اجتماعی را راحت می کند، اما در عین حال حاکمیت نگاه چپ وجود دارد.

نکته دیگر اینکه در نگاه های چپ وجود دارد که وقتی اتفافی می افتد (این همان گویی) تحلیل ها به دنبالش می آید، یعنی چون انقلاب به پیروزی رسید، علت هایش بررسی شد، اگر اتفاق نمی افتاد تحلیلی هم در کار نبود.

نکته دیگر اینکه اگر چه نظریه وی توضیح دهندگی زیادی دارد، ولی نمی توان مسائل فرهنگی و ... را کنار گذاشت.

پس آبراهامیان در این کتاب و در این مقالات سعی کرده از منظر سیاسی انقلاب ایران را ببیند. چون انقلاب را نتیجه مسائل توسعه اقتصادی می داند.

جلسه هشتم، دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۴

دوشنبه، ۰۶ آوریل ۲۰۱۵

۰۸:۱۹ ق.ظ

در نیم ترم اول، به مباحث نظری و تحلیل های مختلف حوزه انقلاب اسلامی پرداختیم. برخی از نظریه پردازان از جنبه فرهنگی، برخی سیاسی، برخی اقتصادی و... انقلاب اسلامی ایران را تحلیل کرده بودند. اصل نظریه آبراهامیان که در جلسه هفتم بررسی شد، برگرفته و نشأت گرفته از نظرات هانتینگتون بود.

در این جلسه به مرور مطالب گذشته می پردازیم.

نظریه دکتر طاعتی

دکتر طاعتی جزء نظریه پردازان حوزه فرهنگی انقلاب به حساب می آید، اما نه از منظری که فوکو یا دکتر عنایت مطرح می کنند، بلکه از منظر اجتماعی، یعنی نظریه پرداز فرهنگی - اجتماعی است. بحث او هم در تبیین انقلاب اسلامی این است که ما انقلاب ایران را باید در بستر اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم و رابطه اش با فرهنگ بر می گردد به بحث درک اجتماعی - تاریخی مردم ایران و باید در این جستجو کنیم که مردم ایران در آن برچه تاریخی چه درکی از خودی داشتند؟ وی معتقد است که ما اگر تاریخ ایران را مطالعه بکنیم، مردم ایران در حداقل صد سال گذشته (که ادعای او در چکیده پایان نامه دکتری او است) می بینیم که ایرانیان خواستند از زیر سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قدرت های سلطه گر رهایی پیدا کنند، این حوزه اصلی است. چیزی که در طول صد سال گذشته، فاقد آن بوده اند، همواره یا زیر قدرت انگلیس یا روسیه و یا زیر سلطه امریکا بوده اند.

بنابراین در حافظه تاریخی مردم ایران، همواره یک نظام سلطه وجود داشته که مسلط بوده بر حوزه سیاست شان، در دوره قاجاریه شاه در قرارداد ترکمانچای، به خاطر تحت حمایت بودن شاه از طرف شوروی، آن قرارداد بسته شد. یا بعدها وابستگی به انگلیس در پادشاهان وجود داشت که اثر خود را بر اقتصاد و جنبه های دیگر اجتماعی می گذاشت. این شکل استعماری مثل آن که در الجزایر و به شکل مستقیم رخ داد نبود، یعنی سلطه استعمار خارجی مستقیم و محسوس نبود، ولی این سلطه وجود داشت و مردم این را درک می کردند که سلطه خارجی به صورت غیر مستقیم بر حکومت ما اعمال می شود، لذا به دنبال رهایی از این استعمار نامحسوس تاریخی بودند، یعنی درک ایرانی ها از این سلطه درکی بود که در طول صد سال گذشته شکل گرفته بود، می خواستند از این سلطه خارج شوند به طوری که سیاست، فرهنگ و اقتصاد شان مستقل باشد.

این اصل نظریه است، منتهی برای محکم کردن این نظریه، آن را در دو چهارچوب و اصل نظری می ریزد، یکی والرستین است که بحث نظام سلطه را مطرح می کند (این یک چهارچوب) یکی هم چهارچوب نظری اسکاچپول هست که در بحث ساختار دولت ها مطرح شده است. طاعتی نظریه خود را در قالب این دو مطرح می کند و ترکیب این دو را به این صورت مطرح می کند:

اسکاچپول می گوید انقلاب ها در ساختارهایی رخ می دهند که ساختار و نظام اداری کشور، یک ساختار شکست خورده ای است و توانایی اداره کشور را ندارد. در شرایط توسعه قرار دارد که با وضع مالیات ها به جامعه فشارهایی وارد می کند که توان تحمل این فشار را ندارد، به عبارت دیگر ساختار دولت یک ساختار شکننده و ضعیف شده است. خانم طاعتی می گوید که در بحث انقلاب ایران هم ساختار دولت یک ساختار ضعیف شده و شکننده ای شده، این ضعیف و شکننده بودن نه به عنوان یک واقعیت خارجی که محسوس باشد، بلکه این چیزی است که مردم در خلال عملکرد دولت آن را حس کرده اند. دولت نظام اداری دارد، ساختار نظامی دارد و ظاهرش این است که شاه ارتش قدرتمند دارد، می گوید گول این ظاهر موجود را نباید خورد، بلکه واقعیت را باید دید که مردم این نظام را نظامی قدرتمند نمی بینند از لحاظ ساختاری نظامی ضعیف و شکننده می بینند. در جنگ های مختلف شرکت می کند و ظاهراً قدرتمند است، اما در واقع نظریه اسکاچپول می

گوید که در نظر مردم دولت تضعیف شده، چون دولت خارجی (آمریکا) بر کشور مسلط است و سیاست را او مشخص می کند، مثل همان دولت شکست خورد هاست.

در این جا از نظریه اسکاچپول، ضعف ساختار اداری نظام پهلوی به جهت درک مردم را مورد استفاده قرار می دهد. بنابراین طبق نظریه اسکاچپول، این دولت در ذهن مردم دولتی شکننده و ضعیف و وابسته بود. لذا انقلاب در زمان رخ داد که این ساختار شکننده و ضعیف بود.

استفاده دوم طاعتی از نظریه والرستین است، نظریه والرستین در اصل برگرفته از نظریه مارکس است، اصل نظریه مارکس این است که انقلاب در داخل یک جامعه در طبقاتی رخ می دهد که زیر سلطه هستند و فشار بر روی آن ها وارد می شود، مثلاً طبقه کارگر به خاطر این که تحت استعمار طبقه سرمایه دار قرار گرفته، انقلاب می کند، کارگر وقتی آگاهی پیدا کرد قیام می کند. این در حوزه داخلی مرز های کشور رخ می دهد. پس قیام طبقه زیر سلطه علیه طبقه مسلط اصل نظریه است. والرستین این نظریه را توسعه داده و می گوید که انقلاب در کشور های تحت سلطه رخ می دهد، نه در طبقات تحت سلطه یک کشور. یعنی نظام سرمایه دار کشور قدرتمند و کشور ضعیف مانند طبقه کارگر می شود و انقلاب در کشور های تحت سلطه رخ می دهد، یعنی همان نظریه مارکس در سطح بین الملل. انقلاب های جدید از نظر والرستین در صورتی رخ می دهد که کشور های تحت سلطه علیه استعمار گران قیام کنند. مثلاً در ایران، انقلاب در مقابل نظام سلطه است که مردم فکر می کنند که مشکلات شان از جانب او است.

طاعتی از این نظریه استفاده می کند و می گوید: انقلاب ایران انقلاب بر علیه نظام سلطه است. که مردم می خواهند از زیر سلطه قدرت بیگانه مستقل باشند، انقلاب به نوعی رهایی از زیر سلطه خارجی است.

پس یکی این که دولت در ذهن مردم ضعیف شده بود (اسکاچپول) و دیگری این که مردم در مقابل نظام سلطه قیام می کنند، مانند قیام داخل مرز، توسط طبقه کارگر علیه طبقه ثروتمند (والرستین). این کلیت نظریه طاعتی است که از این دو نظریه مربوط به انقلاب در قالب نظریات فرهنگی اجتماعی استفاده می کند.

دکتر عنایت

عنایت هم به نوعی در نظریات فرهنگی، نظریه خود را مطرح می کند. (نظریات فرهنگی دارای یک طیف هستند، مثلاً فوکو که یک فیلسوف پست مدرن است و اصلاً هم مذهبی نیست، انقلاب ایران را دارای عنصر معنویت می داند که در دسته فرهنگی قرار می گیرد. یا عنایت انقلاب ایران را انقلابی می داند که عنصر مذهب در آن خیلی برجسته است. یا طاعتی از فرهنگ ناظر به اجتماع استفاده می کند.)

دکتر عنایت، کسی است که تحلیل او از انقلاب ایران فرهنگی است، اما از منظر مذهب نگاه کرده است. دکتر عنایت بیشتر در حوزه اندیشه ای کار کرده است، وی مقاله ای در باب انقلاب ایران می نویسد: انقلاب ایران، وی تعریفی از ایدئولوژی دارد که مصطلح است: ایدئولوژی ناظر به عمل سیاسی است و مذهب ناظر به اعمال عبادی افراد است. وی می گوید در جریان انقلاب ایران، مذهب تبدیل به ایدئولوژی شد، مذهب مطرح می کند که رابطه فرد با خدا باید چگونه باشد و....، اگر مذهب سیاسی و عامل حرکت شد، می شود ایدئولوژی. مارکس در زمانی که در قید حیات بود، نظریاتش در

کتاب ها بود، وقتی مارکسیسم در چین یا روسیه تفسیر و اجرا شد، ایدئولوژی شد، ابتدا مکتب بود. مذهب اگر وارد سیاست نشود، می شود مکتب، اما اگر وارد سیاست و باعث عمل و حرکت شد، تبدیل به ایدئولوژی می شود. نکته اول عنایت این است که به انقلاب ایران می شود «انقلاب» گفت یا باید گفت نهضت؟ (در اینجا بحثی مطرح است که انقلاب باید باعث تغییر در حکومت بشود و از این دیدگاه دیگر انقلاب مشروطه معنا ندارد، بلکه نهضت است، چرا که به تغییر حکومت منجر نشد و تنها حکومت مشروطه شد.) پاسخ وی این است که واژه درست انقلاب است و از این جهت این تشکیک را پاسخ می دهد، چون واقعاً حکومت تغییر کرده و نظام شاهنشاهی، به جمهوری اسلامی تبدیل شده است و نمی توانیم در انقلاب ایران مانند مشروطه تشکیک کنیم.

نکته دومی که بررسی می کند این است که به هر حال اتفاقی که در ایران افتاده، با بخشی از نظریات در باب انقلاب همخوانی دارد و با برخی دیگر همخوانی ندارد. برخی را تأیید می کند و برخی را تأیید نمی کند، مثلاً یک سری می گویند انقلاب ها بعد از یک رشد و شکوفایی و در دوره افول اقتصادی رخ می دهند، وی می گوید که انقلاب ایران این نظریه را تأیید می کند، چرا که در این دوره، درآمد های نفتی افزایش یافت و این درآمد ها باعث شکوفایی اقتصاد شد، اما در سال ۵۶ به دنبال کاهش قیمت نفت، در آمد های نفتی به یکباره کاهش پیدا کرد که افول اقتصادی را باعث شد و مردم را به فروش آورد. برخی نظریه ها هم م یگویند که در انقلاب ها تضاد بین سنت و مدرنیته باعث انقلاب می شود و.....، (مانند وجود استبداد شاه در کنار ادعای دموکراسی و آزادی طلبی و....) نیز تأیید می شود. برخی نظریه ها هم به هیچ وجه تأیید نمی شود، مثلاً به هیچ وجه انقلاب ایران انقلاب مارکسیستی و طبقاتی نیست، چرا که هیچ طبقه ای بر طبقه دیگر قیام نکرد و در انقلاب ایران انقلابی همگانی بود.

وی عوامل مؤثر در انقلاب ایران مانند سرطان شاه (که شاه نمی توانست کشور را اداره کند) تکیه بر نظامی گری، انتخاب افراد و را هم ذکر می کند، اما نکته کلیدی عنایت به عنوان نظریه انقلاب این بود که عنایت در بررسی خود، م یگوید که انقلاب ایران، به نظر وی عامل اصلی مذهب است، عوامل دیگر مانند سیاست، طبقه، کاهش درآمد های نفتی و.... درست است، اما عامل اصلی مذهب است، به نظر عنایت نمی توان انقلاب ایران را فقط از منظر سیاست بررسی کرد، بلکه عنصر اصلی مذهب است که چون تبدیل به یک ایدئولوژی سیاسی و باعث حرکت شده است، نمی توان آن را کنار گذاشت. تأثیر عوامل دیگر به اندازه مذهب نبود، بلکه عوامل معده بوده اند و مذهب عامل اصلی بوده است. عنایت بر اثبات این نظریه این است که به شعار های مردم نگاه کنیم، در این صورت می بینیم که شعار های مذهبی و منشأ از مذهب بیشتر وجود دارد تا شعار های مربوط به آزادی و ، ۷۰ درصد شعار های مذهبی بوده است، مانند استقلال آزادی جمهوری اسلامی.

عنایت استدلال تاریخی نیز می کند و می گوید اگر در گذشته تاریخی ایران نگاه کنید، حرکت ها و جنبش هایی که رخ داده اکثراً بر پایه مذهب بوده، یعنی حرکت چپ بر اساس دیدگاه های مارکسیستی، خیلی کم رخ داد و معمولاً هم شکست خورده و مقبولیت اجتماعی هم نداشته اند و می گوید که نهضت تنباکو، ریشه مذهبی داشت و.... . لذا انگیزه های قیام مردم انگیزه های مذهبی بود. نهضت مشروطه باز انگیزه و نیروی های مذهبی در آن مؤثر بود و علما پشت آن بودند. ملی شدن نفت و هم به همین ترتیب.

لذا می گوید که وقتی بر می گردیم به انقلاب ها و نهضت های صد سال گذشته ایران، عنصر مذهب برجسته بوده است، پس طبیعی است که در انقلاب اسلامی هم رگه های مذهبی باید برجستگی و اثر بیشتری داشته باشند. حرکت های مذهبی توانسته مردم را جذب کند. بنابراین می بینیم که عنصر مذهب تأثیر بیشتری دارد.

نکته دیگری که عنایت بیان می کند در رابطه با مذهب، همین است که عنصر مذهب در انقلاب ایران با نهضت مشروطه تفاوتی که دارد این است که در انقلاب اسلامی ایران، روحانیت که در صف اول قرار داشت، فهمید که نباید اشتباهات نهضت مشروطه را تکرار کنند. آخوند خراسانی و دیگر علما، پس از پیروزی نهضت، نتیجه و ما حاصل را واگذار کردند و روشنفکران و متجددین و غربگرا ها آن را گرفتند و استفاده کردند، اما روحانیت به این نتیجه رسید که باید انقلاب را به دست گیرد و آن را دیگر واگذار نکند.

اما نکته کلیدی که عنایت روی آن تأکید می کند این بود که چیزی که باعث انقلاب ایران شد، تفسیر های جدیدی بود که از مفاهیم شیعی در انقلاب ایران ایجاد شد، این تفسیر های جدید عامل اصلی تبدیل شدن مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی است. منظور او از این تفسیر این است که در شیعه مفاهیمی وجود دارد که بار ارزشی سنتی داشتند و بار ارزشی جدیدی نیز در جریان انقلاب پیدا کردند. مانند قیام امام حسین یک مفهوم سنتی از آن تبیین می شد و یک مفهوم جدیدی امام خمینی در جریان انقلاب ارائه کرد که باعث حرکت مردم و تهییج آن ها شد. برداشت سنتی این بود که خاندان پیامبر اکرم و امام حسین در جریان نهضت عاشورا، ظلمی دیدند و خونشان به ناحق ریخته شد و مورد ظلم و ستم قرار گرفتند و ما به جهت این ظلم، آن حادثه را گرامی می داریم و بر این مصیبت گریه می کنیم. برداشتی که امام در جریان انقلاب رواج داد این بود که حضرت امام حسین که قیام کرد، قیام در مقابل ظلم بود، چرا که حکومت یزید ظالم بود، نه صبر در مقابل ظلم. فلسفه قیام عاشورا، اهمیت ایستادگی در برابر ظلم بود. بنابراین باید قیام کرد و در برابر ظلم ایستاد.

یا مثال دیگر عنایت، فلسفه انتظار ظهور حضرت حجت است. نظر سنتی این بود که وقتی جهان از ظلم و جور پر شد حضرت قیام خواهد کرد و همه را نجات خواهد داد، یعنی صبر بر فساد و ظلم موجود در جامعه تا زمانی که حضرت ظهور کنند و این فساد را از بین ببرند. یک تفسیر جدید هم حضرت امام در جریان انقلاب داد و گفت نه، فلسفه انتظار ظهور امام زمان این است که زمینه را برای قیام فراهم کنیم، نه این که در برابر ظلم سکوت و صبر کنیم، یعنی قیام در برابر ظلم. عنایت به این مسأله، باز تبیین مفاهیم شیعی و تبدیل آن ها به مفاهیم انقلابی می گوید و آن را باعث حرکت و انقلاب در جامعه ایران می داند، که عنایت می گوید این همان چیزی است که در دنیای مسیحیت اتفاق افتاده است، کاتولیک سنتی می گفت که اگر کسی به سمت راست صورت شما سیلی زد، شما سمت چپ صورت خود را هم بگیرید که سیلی بزند، یعنی روحیه ای انزوا طلبانه، یا در کاتولیک ثروت اندوزی امری مذموم بود. اما پروتستان که توسط کالون و... مطرح شد، برعکس است، می گوید نه تنها ثروت اندوزی مذموم نیست، بلکه خیلی هم خوب است و باعث توسعه و رشد می شود. پس پروتستان ها با بازتعریف و باز تفسیر مفاهیم، باعث پیشرفت شد. در انقلاب ایران هم باز تفسیر مفاهیم شیعی و تبدیل آن ها به مفاهیم انقلابی، باعث وقوع انقلاب اسلامی شد. این باز تفسیر همان باز تفسیری است که پروتستانیزم انجام داد. این تفسیر عنایت است.

نقدی که ما به این نظریه داریم این است که این مقایسه بین اسلام و مسیحیت مقایسه درستی نیست، بلکه مسیحیت وقتی انزوا گرایی را کنار گذاشت پیشرفت کرد، اما در شیعه اینگونه نیست، بلکه واژه درست این است که احیاگری در جریان انقلاب ایران در ارتباط با مفاهیم شیعه رخ داد، فلسفه اصلی قیام عاشورا همان مبارزه علیه ظلم و ستم بود، اما در طول تاریخ جنبه های ضد ظلم تضعیف شده بود و جنبه های مصیبت و عزا برجسته شده بود، حاشیه ها بالا آمده و برجسته شده بودند و فلسفه و اصل حرکت امام حسین مورد غفلت واقع شد. در جریان انقلاب روشنگری و احیای این مفاهیم صورت گرفت. یا معنای اصلی انتظار حضرت حجت همین است که در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کنیم و زمینه قیام را فراهم کنیم، نه این که در برابر ستم سکوت کنیم. کاری که حضرت امام کرد این بود که مفاهیم و معانی اصلی مفاهیم شیعی را مطرح کرد، یعنی یک احیاگری رخ داد، نه باز تفسیری که در مسیحیت رخ داد، در حقیقت امام خمینی زنگار روی مفاهیم را زدود. نکته دیگری هم که باید بر روی آن تأکید کنیم، اجتهاد شیعی است که در اهل سنت وجود ندارد، شاید این عنصر اجتهادی که در شیعه وجود دارد، عامل تحولات و توسعه اجتماعی و حرکت های اجتماعی در طول تاریخ بود. اهل سنت به سختی مفاهیم جدید را هضم می کنند، خیلی راحت تر می توانند با گذشته تاریخی خود تطبیق پیدا کنند، به معنایی آن ها اصل گرا تر و مطابق تر با ظاهر هستند. ولی در شیعه می بینیم که در مشروطه، عنصر اجتهاد شیعه باعث می شود که نایینی کتاب تنبیه الامة می نویسد و توجیه فقهی برای آن مطرح می کند، یا امام خمینی جمهوری اسلامی را مطرح می کند که در اسلام وجود نداشت، اما در سنت این امر ممکن نیست. شاید علت این که حرکت های اجتماعی در جهان تشیع بیشتر بوده است، همین عنصر اجتهاد باشد که در اهل سنت وجود ندارد. (نگاه اخباری و ظاهری اهل سنت)

این ها عواملی است که در جریان انقلاب ایران مورد توجه عنایت قرار می گیرد، که با این نقد (مسأله باز تفسیر و احیا و ...) بررسی شد، اما این که گفته شد عامل مذهب تأثیر بیشتری نسبت به دیگر عناصر داشت، حرف درستی است.